

اسطوره «دیونیزوس» ایزد هنر نمایش

■ دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی

تو این را دروغ و فسانه مدان
به يك سان روشن زمانه مدان
از او، هرچه اندر خورد با خرد
دگر، باره رمز، معنی بردا
شاعر کیهانی - فردوسی

دیونیزوس کیست؟

«دیونیزوس» (DIONYSUS) به معنای باز زاییده شده نام دیگری نیز دارد: «باکوس» (BACCHUS). او زاده شاه ایزدان زئوس (ZEUS) است و شاهزاده ای از شهر «تب» (THEBES) یا «تهبیز».

او ایزدی است که پدر و مادر او هردوان، ایزد نیستند به همین دلیل با اشاره به مادر او «سیملی» (SEMELE) که اهل تب بود، سروده اند:

این تنها در شهر تب است
که مادران میسرای آن
ایزدان نامیسرای می زاینند!

باید به یاد بیاوریم که به باور یونانیان باستان یکی از تفاوت‌های عمده ایزدان با آدمیان در این بود که ایزدان نامیرا (فنا ناپذیر)، ولیکن انسان‌ها میرا (فناپذیر) بودند. و چنانچه ایزدی با آدمی درمی آمیخت و فرزندی زاده می شد این فرزند میرا (فناپذیر) از کار در می آمد. لیکن در مورد دیونیزوس استثنایی معجزه آمیز رخ داد؛ با اینکه مادر او آدمیزاد (میرا - فناپذیر) بود لیکن دیونیزوس مانند ایزدان نامیرا (فنا ناپذیر) از کار درآمد.

تکرار می کنم، مادر او شاهدختی از شهر تب بود. به همین اعتبار شاعری سرود:

این تنها در شهر تب است
که مادران میسرای (فناپذیر) آن
ایزدان نامیرای - فنا ناپذیر - مقصود «دیونیزوس»
است - می زاینند!

باری، دیونیزوس ایزد تراژدی و به يك اعتبار ایزد هنر تئاتر شناخته شده است و در نوشتارهای تئاتری، تاریخ این هنر در غرب به نام و یاد اسطوره دیونیزوس آغاز می گردد؛ اسطوره ای که با پیدایش تئاتر و ریشه‌ها و مایه‌های آن پیوند خورده است.

پیدایش تراژدی یونانی از برگزاری آیین و مناسک دیونیزوس

در آغاز سده بیستم میلادی شماری از پژوهشگران تاریخ تئاتر در زمینه پیدایش تراژدی به نتیجه‌ای دست یافتند که به برگزاری آیین و مناسک زندگی، مرگ، و رستاخیز دیونیزوس مربوط می شود و از آن مایه و ریشه می گیرد.

آنها چنین عنوان کرده اند: در روزگار کهن در یکی از جشنواره‌های بهاری دیونیزوسی، «همسرایان» (CHORUS) = کسانی که در خواندن يك سرود، نمایش و نوحه... هم آواز و هماهنگ می شوند) در لباس «ساتیرهایی» (SATYR) = ایزدان شبانی و روستایی) که خود را به هیئت بز میدل کرده و به بزرگداشت دیونیزوس پرداخته بودند. آنها درباره قتل فاجعه آمیز دیونیزوس نوحه خوانی می کردند.

و این نوحه خوانی بدیهه پردازانه یا مرتجلاً صورت می پذیرفت.

در همین حال، مرگ رستاخیز دوباره دیونیزوس (از آنجایی که دیونیزوس ایزد است و نامیرا ناگزیر مرگ او



کوتاه است و دیگر بار زنده می‌شود) به صورت نمایش‌واره‌ای آیینی، نمودار می‌شود. آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس و تحول آن به دیونیزوس بازمی‌گردیم: ایزد هنر نمایش. نوحه در مرگ دیونیزوس و شادخواری در رستاخیز او عنصر اصلی آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس است. در باره تحول آیین و مناسک دیونیزوسی به نمایش‌واره و هنر نمایش چنین اظهار نظر شده است که روزگاری شاعری به نام «آریون» (ARION) در جهت پیدایش این تحول، نخستین گام را پیموده است. او نخستین کسی است که نوحه‌های مذهبی و سرودهای شادخوارانه‌ای که به آن «دیتی رامب» (DITHYRAMB) می‌گویند و روایت و تعزیز و تکریم زندگی و مرگ و رستاخیز دیونیزوس است، به بیان شعر سروده.

و این سروده را به همین ساتیرهای بزبوش سپرده؛ سپس نوبت «تس پیس» (THESPIA) رسیده است. روزی در همین مراسم شخصی به نام تس پیس از میان همین بزبوش‌ها و یا به عنوان پیک و کاهنی از میان جمع، برخاسته و چگونگی مرگ دیونیزوس را گزارش داده است.

به این معنی که به جای روایت شفاهی مرگ دیونیزوس، کوشیده است که همین اسطوره را با بیان دیگری عنوان کند؛ ابتکار او عمدتاً به وسیله «دکلماسیون» یا شعرخوانی صورت پذیرفته، و البته چنین ابتکاری دارای خصایص بازیگرانه بوده است و نیز کوششی برای «نمایشی کردن» (DRAMATIZED) آن. و همین کوشش و ابتکار سبب پیدایش «گفتگوی نمایشی» (DIALOGUE) نیز گردیده است... و به این ترتیب آیین و مناسک زندگی، مرگ و رستاخیز دیونیزوس که همسرایان نوحه‌خوان قبلاً آن را به عنوان امری که در گذشته اتفاق افتاده است تلقی می‌کردند و آن را با بیانی «غنائی» (LYRIC) و «روایی» (NARRATIVE) به توصیف آن می‌پرداختند. شکل و حال جدیدی می‌یابد. عوامل چندی در طول زمان سبب گردید که در برگزاری آیین و مناسک دیونیزوسی تحولی ایجاد شود؛ اما بسیاری از تاریخ‌تئاترشناسان این تحول را تا حدود زیادی به ابتکار تس پیس مربوط دانسته‌اند؛ ابتکاری که در اثر آن شیوه‌های روایی و تاریخی برگزاری آیین مناسک دیونیزوس منسوخ گردیده و داستان دیونیزوس دیگر یک موضوع تاریخی و مربوط به گذشته تلقی نشده؛ بلکه به صورت نمایشی که در حضور تماشاگر و در زمان حال اتفاق می‌افتد، نمودار گردیده، و این خود تحولی بزرگ است که به پیدایش هنر تئاتر منجر شده است.

نخستین مسابقات تراژدی نویسی و اجرای آن در سال ۵۳۴ پیش از میلاد در «جشنواره بهاری دیونیزوس» (SPRING FESTIVAL OF DIONYSUS) در «آت» - یونان - برگزار شده است؛ و اصولاً بسیاری از تاریخ‌تئاترشناسان مایه و ریشه هنر تراژدی را به برگزاری آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس می‌رسانند و پیدایش این هنر را زاده و پرورده همین آیین و مناسک. و این همان نظریه‌ای است که به آن «نظریه منشأ دیونیزوسی تراژدی» می‌گویند و

بوده است.

چنانکه نوشته‌اند زئوس دلیخته شاهدختی میرا و زمینی شده بود: (سیملی) و این عشق از چشم همسر آسمانی و نامیرای او: «هرا» (HERA) پوشیده نماند. «هرا» زن - ایزدی برتکاپو، حسود و بیرحم بود... زئوس به سیملی قول داد که هر آرزوی او را برآورد، و برای تأیید قول خود به رودخانه «استیکز» (STYX) سوگند یاد کرد. سیملی زنی از زمین که به عشق شاه ایزدان گرفتار شده بود (این آرزو را کرد) واز زئوس خواست تا: «جلال و جبروت ایزدیش را به او بنمایاند»... زئوس که شاه آسمان (و نیز شاه ایزدان و ایزد رعده بود به سبب سوگندی که یاد کرده بود ناچار بود به قول خود وفا کند، و چنین کرد. باید یادآورد که این هرا همسر زئوس بود که چنین خواسته‌ای مرگباری را در دل سیملی گنجانده بود: خواسته‌ای که انجام آن به نیستی خواهنده اش می‌انجامید؛ زئوس با آنکه پایان کار را می‌دانست چاره‌ای نداشت مگر اینکه جبروت ایزدی خود را به سیملی بنمایاند؛ این جبروت به سیملی نمایانده شد و آن شاهدخت بینوا از لُهب آن جانسپرد... اما سیملی از زئوس حمله بود: پسری که باید (به خواست تقدیر) دیونیزوس نامیده می‌شد. زئوس روا نداشت فرزندش در رحم مادر بماند. او دیونیزوس شش ماهه اش را از رحم مادر او (سیملی) برداشت و برای نگهداری او را در ران خود گنجانید. سپس او را به «هرمیز» (HERMES) ایزد راه، سفر و تجارت) سپرد. خشم هرا بر فرزند نامشروع شوهر خود، که دوباره تولد یافته نام گرفته بود (دیونیزوس یعنی دوباره تولد یافته) حدی نمی‌شناخت؛ وی غول‌های تک چشم: «تیتان»‌ها (TITANS) را مأمور کرد تا او را قطعه قطعه کنند و چنین کردند... اما داستان به همین جا پایان نیافت، از این جا آغاز شد؛ مادر بزرگ او: «ریبا» (REA) پاره‌های تن دیونیزوس را به هم دوخت، و دیونیزوس باز هم از نو زاده شد... و زئوس چنین اراده کرد تا او از خشم هرا و دشمنان دیگر در امان بماند؛ او باید زنده بماند و چنین شد.

به این ترتیب دیونیزوس ایزد شراب و شور و شیدایی از آتش برآمد و به «راه»، «جاده»، «انسان»، «آینده» و «هنر» سپرده شد...!

در یونان باستان پرستش دیونیزوس، با کشت تاک و برداشت انگور، و ساخت شراب ملازمت یافته بوده است. جشن‌های مربوط به بزرگداشت او همراه با شادی و سرمستی، از خود بیخودی و شور عشق ملازم می‌بود.

(احتمالاً او از نمادی از نیروی مست‌کننده باروری و حاصل‌خیزی و آفرینش طبیعت محسوب می‌شده است)... به هر حال تراژدی یونانی از سرودها و نیایش‌هایی که در جشنواره‌های بزرگداشت او خوانده می‌شده است ریشه و مایه گرفته است، و به این اعتبار او را ایزد هنر تراژدی و یا ایزد هنر نمایش بر شمرده‌اند.

دو روایت در باره سرگذشت دیونیزوس

درباره سرگذشت دیونیزوس روایاتی چند وجود دارد، در سطور زیر به دو نمونه مهم آن اشاره می‌کنم: «پیر گرمال» در باره دیونیزوس می‌نویسد:

مداول‌ترین نظریه پیدایش تراژدی است (نظریه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارند). باید به یاد داشت که احتمالاً افکار «فریدریش نیچه» (FREIDRICH NIETZCHE, 1844 - 1900) در کتاب «زایش تراژدی» (THE BIRTH OF TRAGEDY, 1871)، در رواج نظریه منشأ دیونیزوسی پیدایش تراژدی سهم عمده‌ای داشته است. نیچه در این کتاب به بررسی و شناخت ارتباط میان «آپولو» (APOLLO) و دیونیزوس و مناسبات آن دو، با آفریده‌های هنری پرداخته است.

او هنر را نتیجه واکنش و داد و ستد میان این دو نیروی آفرینندگی می‌انگارد. نیروی آپولینی منسوب به آپولو (ایزد پیشگویی و حمایتگر هنرها) حاوی گونه‌ای نظم و منطقی و خرد است، و حال آنکه نیروی دیونیزوسی حاوی شور و شیدایی و بیقراری. به نظر نیچه، تراژدی یونانی هردوی این نیروها را در خود گنجانده و از آن دو وحدتی هنری آفریده است که رمز و راز ظفرمندی هنری تراژدی نویسان یونان باستان، به شمار می‌آید.

به نوشته یکی از مفسرین آثار نیچه به نام «استنلی وی مک‌داننیل» (STANLEY V. McDANIEL) به نظر نیچه: [تراژدی عالی‌ترین هنر راستین و آمیزه‌ای از فرآیند آپولینی - دیونیزوسی به شمار می‌آید. تراژدی نه فقط تسکینی معنوی است بلکه توهمی ضروری برای نگهداشتن زندگی و وسیله‌ای برای تعبیر نمودن جهان به صورت آفریده‌ای هنری می‌باشد. به زعم نیچه، تنها از این راه است که می‌توان هستی و جهان را توجیه نمود... تراژدی «وحشت هستی» (HORROR OF EXISTENCE) را تحمل می‌سازد... صفحه ۱۷].

به هر حال نظریه نیچه در زمینه منشأ آپولینی - دیونیزوسی تراژدی در پیدایش و رواج نظریه منشأ دیونیزوسی پیدایش تراژدی، تأثیری عمده داشته است و بوسیله‌ای از «مردم‌شناسان» (ANTHROPOLOGISTS)، تاریخ‌تئاترشناسان و نظریه‌پردازان ادبیات و هنرهای نمایشی را به امان نظر گسترده و ژرف‌تر در این زمینه، سوق داده و هدایت کرده است.

البته هواداران این نظریه معتقدند که شیوه‌های تئاتر در برگزاری آیین و مناسک دیونیزوسی در طول زمان سیری تکاملی داشته‌اند؛ کم‌کم «ریخت» (FORM) و «درنمایه» (CONTENT) این آیین و مناسک و شیوه‌های تئاتری اجرای آن، به سوی استقلالی تئاتری گرایش پیدا کرده و به حالات ایزدان دیگر، و اصولاً به انسان و وضع و حال و شرایط او پرداخته است.

تئاتری که در سده پنجم پیش از میلاد در «شهر - کشور» (POLIS) «آت» به وجود آمده، صرفاً ارتباطی دور و تاریخی با دیونیزوس داشته است.

تولد دیونیزوس: حاصل عشق شاه ایزدان با شاهدختی میرا همانطور که در آغاز این نوشتار بیان شد، دیونیزوس از پیوند عاشقانه و هوسناک «شاه ایزد» زنیاره‌ای به نام «زئوس» (ZEUS) و دختر شاه شهر «تب» (THEBES) زاده شده است.

در اسطوره‌های یونانی چنین آمده است که «شاه کادموس» (KING CADMUS) بناکننده شهر تب (یا «تی بیز») دختری به نام «سمله» (SEMELE) یا «سیملی» داشته است که معشوق شاه ایزدان زئوس

در آغاز جوانی انگور و طریق استفاده از آن را کشف کرد ولی هر او را گرفتار جنون ساخت. دیونیزوس در مصر و سوریه به گردش پرداخت و هنگام عبور از سواحل آسیا به فریزی قدم نهاد. در آن جا سی بل به گرمی وی را پذیرفته و پس از تطهیر او را به اسرار مذهب خویش واقف ساخت. دیونیزوس به محض اینکه به حال عادی خود بازگشت به تراس رفت ولی لیکورگ - شاه بخشی از آن ناحیه - در صدد دستگیری و به زندان افکندن وی برآمد.

لیکورگ به مقصود نرسید... دچار جنون شد... لیکورگ برای انتقام از دشمن خود - دیونیزوس - تصمیم گرفت درخت انگور - گیاه مقدس دیونیزوس را - قطع کند، ولی پای خود را به جای تنه درخت برید، و پسر خود را نیز به همین وضع کشت...

از تراس، دیونیزوس به هند رفت... و به وسیله افسون و با نیروی عرفانی خود، آن مملکت را مطیع خویش ساخت. منشأ تشریفاتی که به وسیله ملتزمین مختلف در دنبال دیونیزوس انجام می گرفت، یعنی با اراه ای که با یوزیلنگها کشیده می شد و با شاخه مو و عشقه زینت یافته بود... دیونیزوس پس از مراجعت به یونان به بتوسی زادگاه مادر خویش رفت. در تب یا ته نیز که سلطنت آن به دست پانته پسر کادموس بود، وی جشنهای باکانال را رواج داد. در این اعیاد همه مردم، به خصوص زنان، در حالیکه از خود، بیخود بودند، مزارع و بیلاقها را زیر پا می گذاشتند و فریادهایی می کشیدند. پانته (PENTHEE) و مادر او: آگاه (AGAVE) = خواهر سیملی که مادر دیونیزوس است) با اجرای این مراسم مخالف بودند، ولی هردو به سزای خویش رسیدند، چون آگاه، در حالت هذیان و جذبه، پسر را پانته را، با دستهای خود، در کوه سیترون قطعه قطعه کرد...

در جشنهای مخصوص دیونیزوس خدای شراب و الهام، دسته‌های انبوهی به راه می افتاد که فرشته‌های زنی زمین و حاصلخیزی، با نقاب در آن نمایش داده می شدند. این دسته‌ها، سبب ایجاد نمایش‌های منظمی که همان کمیدی و تراژدی و درام‌های هیجانی باشد شد، و مدت‌ها ریشه و منشأ خود را محفوظ نگاه داشت... ترجمه دکتر احمد بهمنش، برگرفته از صفحات ۲۵۸ تا ۲۶۱ جلد اول.

روایت دوم:

«لنسلین گرین»، این اسطوره را چنین بازنویسی کرده است:

... دیونوسوس - دیونیزوس - راهی دور دنیا شد تا پرورش درخت انگور و طریق ساختن شراب را به نوع بشر بیاموزد. او ماجراهای زیادی را پشت سر گذاشت و حتی تا هندوستان هم رفت... تا بالاخره به زادگاهش، تبس یا تب رسید. در تبس کسی او را نمی شناخت. بنتئوس (PENTHEUS) پسر آگاه که به جای پدر بزرگ خود، کادموس بر سریر فرمانروایی تکیه زده بود، او را به زندان سنگی افکند و سوگند یاد کرد که او را خواهد کشت.

به هر تقدیر، این بار نیز دیونیزوس برتری خود را نشان داد. میان دیواره‌های سنگی زندان تاکهایی روید

و فشار آورد سنگها فرو غلتید و دیونوسوس به سلامت بیرون آمد - حال آنکه يك دسته از مایناداها سرمست (MAENADS) یعنی زنان دیوانه، مایناداها از هواخواهان دیونوسوس بودند. مترجم). که از گاو مادر «بنتئوس» در میان ایشان بود، «بنتئوس» را به جای شیر عوضی گرفتند و او را قطعه قطعه کردند...

او در راه خود به سمت جنوب یونان به سرزمین ازگوس رسید و در آنجا «پرسئوس» (PERSEUS) شاه غریق در سلاح رزم، راه را بر او بست و در وی درآویخت... عاقبت پرسئوس ضربه آخر را بر سر دیونوسوس فرو آورد - چرا که تنها چنین ضربتی می توانست خشم دیوانه‌وار هرا همرس حسود زئوس را، فرو نشانند...

دیونوسوس به محض مردن، به دریاچه لرنای (LERNA) که در کنارش جنگیده بود، جست، این دریاچه ته نداشت و به قلمرو مردگان ختم می شد. - جایی که هادس - ایزد دوزخ - بر ارواح غیر جاودانان فرمانروایی می کرد - به هر حال و به رغم این که زئوس مقرر کرده بود دیونوسوس در جرگه جاودانان درآید و در المپ جای گیرد، او به این نحو در سرنوشت غیر جاودانان سهم گشت...

در قلمرو هادس، دیونوسوس راه قصر فرمانروایی را پیش گرفت جایی که هادس ترسناک بر سریر خود نشسته... بود. دیونوسوس با صدای بلند گفت: «ای فرمانروای مردگان!... به روی زمین صعود می کنم تا در کنار دیگر جاودانان جای گیرم. اما میل دارم مادرم سلمه را با خود ببرم...» هادس با صدای مهیب خود، شرده پاسخ داد: «این ممکن نیست، مگر در عوض مادر، بهترین معشوقه‌ات را که هم اکنون روی زمین زندگی می کند به من دهی...» دیونوسوس گفت: «البته که می‌دهم» سوگند یاد کرد... هادس گفت به نوبه خود قسم یاد کرد... دیونوسوس چوبدستی اش را در زمین مرده فرو کرد چوب بلافاصله ریشه گرفت... انگور از آن بیرون زد... فریاد کشید: «درخت انگور بهترین معشوقه من است!... سپس هادس سرچشبانده و سلمه را در اختیار فرزند قرار داد، به فرمان زئوس شکافی در زمین پدید آمد... دیونیزوس همراه مادر از میان این شکاف بالا آمد تا به المپ رسید. جاودانان همه به او خوشامد گفتند و حتی هرا حسادت را فراموش نمود و تبسم کرد... ترجمه «عباس آقاجانی» برگرفته از صفحات ۷۹ تا ۸۴.

نمایشنامه‌ای در زمینه دیونیزوس

«باکای» (BACCHAE, 405 ? B.C.) اثر «اورپید» (EURIPIDES, 480 - 407 B.C.)

نمایشنامه معروفی است که به آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس مربوط می شود، تأسیس فرقه «باکایی» (مربوط به باکوس = دیونیزوس) و آیین و مناسک برگزاری جشنواره‌های باکوس، و تأثیرات آن بر مردم، موضوع یکی از نمایشنامه‌های معروف اریپید است. در این تراژدی، عقاید منکران دیونیزوس و آت‌هایی که به برگزاری آیین و مناسک تیزیز او تمایل نداشته‌اند، نمودار گردیده است.

تراژدی «باکای» یا «باکایی» با پیش درآمدی که دیونیزوس آن را بیان می کند آغاز می گردد او به هیئت نماینده و مبلغ «آیین دیونیزوسی» ظاهر شده و به شهر تب آمده تا خاله‌های خود را تنبیه کند.

زیرا آنها چنین شایعه ساخته‌اند که سیملی (مادر دیونیزوس) از زئوس باردار نشده و در نتیجه فرزند او، دیونیزوس، زاده آسمانی نیست، بلکه ثمره گناه زمینی مادر خود است.

به همین دلیل خواهران سیملی خواسته‌اند تا برگزاری آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس را در شهر تب منسوخ کنند. سردسته منکران و دشمنان دیونیزوسی‌ها (برگزار کنندگان آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس) بنتئوس یا پانته شاه شهر تب است. هرچند جدش کادموس، و نیز پیشگوی کور به نام «تیره زیاس» (TRESIAS) او را به مدارا یا برگزار کنندگان آیین‌های «دیونیزوسی» تشویق، و او را از سرکوب آنان منع می کنند، با اینهمه پانته بر تصمیم خود پافشاری می کند، و قصد براندازی این گروه مذهبی را دارد.

او دستور می دهد که نماینده و مبلغ دیونیزوس را (که در واقع خود دیونیزوس است) دستگیر کنند. وقتی نماینده دیونیزوس (خود دیونیزوس) را به حضور او می آورند، از او استنطاق می کند و حتی او را به زندان می اندازد؛ لیکن گناه بزرگ پانته بی کیفر نمی ماند؛ از میان دیوارهای زندان آتشی برپا می شود که قصر سلطنتی را نیز فرا می گیرد. و «نماینده و مبلغ» دیونیزوس (خود دیونیزوس) از زندان می گریزد.

با اینهمه، چنین آتش‌سوزی مهیبی پانته را در اعمال رای خود سست نمی کند. او با خشمی بسیار به سمت کوهستان که محل برگزاری آیین و مناسک دیونیزوسی است، می شتابد. در راه با چوپانی مواجه می شود که به او از کشف و کراماتی خبر می رساند که از گروه هواداران دیونیزوس سرزده است. با اینهمه پانته همچنان درصدد برانداختن آیین و مناسک غریب است. شکفت اینک مادر پانته: آگاه نیز خود سردسته گروه برگزار کننده آیین و مناسک دیونیزوسی است.

هنگامی که بر دیونیزوس مسلم می شود که هیچ دلیلی نمی تواند «پانته» را به ایزدی بودن و مقدس بودن دیونیزوس متقاعد سازد، و او را از براندازی گروه پرستندگان دیونیزوسی منصرف کند، نهایتاً به تنبیه پانته مبادرت می ورزد. او را با سهولت و به ناگهانی در خواب می کند، عقل او را می رباید و وادارش می سازد تا به چشم خود دسته زنانی را بنگرد که در برگزاری آیین و مناسک بزرگداشت دیونیزوس شرکت جسته و از خود بیخود شده‌اند؛ اما از آنجایی که مرد نمی تواند در این آیین و مناسکی که صرفاً ویژه زنان است شرکت جوید، دیونیزوس پانته را به هیئت يك زن در می آورد.

پانته که توسط دیونیزوس افسون شده است، هر پیشنهاد او را می پذیرد... نوبت به کیفر رساندن پانته فرامی رسد. زنان دیونیزوس که از شور و شغف سرشار و سرمستند، پانته را به صورت يك شیر می بینند (این اشتباه خواست دیونیزوس است) آنان به سرکردگی آگاهو بر شیر: (پانته) هجوم می آورند، و او را تکه پاره می کنند. دیری نمی گذرد که دیونیزوسی‌ها به خود می آیند، آگاهو هشیار می گردد و ملنفت می شود که به دست خویش پسرش را کشته است. کادموس نیز بر این موضوع تأکید می ورزد و دلیل آن را که همانا خشم دیونیزوس بر پانته است - به اطلاع دیگران می رساند. آگاهو بر جنازه تکه پاره شده پسرش سوگواری می کند، دیونیزوس نیز هنگام صعود به

آسمان به آنها اعلام می‌دارد که آنچه روی داده است، یکسره خواست زئوس بوده است. او تبعید کادموس از شهر تب را پیشگویی می‌کند، و نیز آرامش و سعادت او را در مکانی بهشتی مزده می‌دهد. آگاه پس از بدرودگویی با کادموس از آنها روی می‌گرداند و آیین و مناسک دیونیزوسی را، به خاطر افراط کاری، بیخبری و قساوت، محکوم می‌کند.

تفاوت‌های ایزدان یونان باستان با انسان

تفکر، فرهنگ و هنر یونان باستان ویژگی‌هایی دارد که بخش عمده‌ای از آنها مربوط به ویژگی‌های نظام ایزدی آنهاست. ایزدان یونانی، خود نیز زیر سیطره «تقدیر» (FATE) قرار دارند و حتی بازیچه‌اند. آنان نیز گاهی سرنوشتی شگفت‌انگیز و رقت‌آوری دارند، سرنوشتی که از نظر ادبی - هنری بسیار پرمایه است.

به همین دلیل هنرمندان و ادیبان یونان باستان از چگونگی، سرگذشت و حالات آنان بسیار تأثیرپذیرفته‌اند، و از آنها برای درونمایه آثار هنری خود عمیقاً و وسیعاً بهره‌جسته‌اند. بسیاری از ایزدان یونانی در آثار ادبی - نمایشی حضور داشته‌اند و در رابطه با سرنوشت انسان نقش فعالی ایفا کرده‌اند، و یا اصولاً خود مضمون این نمایشنامه‌ها بوده‌اند و به همین دلیل و دلایل دیگر، مورد بررسی و پژوهش منتقدان هنری، ادبی، و نیز علوم انسانی قرار گرفته‌اند. ایزدان یونانسی «انسان گونه» (ANTHROPOMORPHIC) می‌بوده‌اند، یعنی سیما و هیئت انسان را داشتند و خصائل و خصائص جسمانی و روانی آنان نیز همانند انسان بود. لیکن سه مشخصه اصلی آنان را از انسان متمایز می‌ساخت. نخست آنکه ایزدان فساناپذیر و نامیرا (IMMORTAL) بودند، مرگ نمی‌شناختند و این خود موهبت بزرگی بود که از انسان دریغ شده بود.

دوم آنکه دارای قدرت‌هایی بودند که از دسترس انسان به دور بود، علاوه بر آنکه به میزان اهمیت خود می‌توانستند بسیاری از قوانین طبیعت را نادیده بینگارند، اصولاً شماری از آنها، هرکدام نیروی خاصی از طبیعت را به حکم تقدیر - در انحصار خود گرفته بودند (مثلاً ایزد خورشید، ایزد توفان، و...) و برخی نیز به حکم تقدیر بر یکی از پدیده‌های اجتماعی انسانی فرمانروایی می‌کردند (مثلاً ایزد جنگ، ایزد خرد، ایزد عشق و...) تفاوت سومی که ایزدان را از آدمیان متمایز می‌ساخت «کارکردن» بود. ایزدان به کارکردن نیازی نداشتند. همه چیز برای آنها از پیش تدارک دیده شده بود. و به همین دلیل اوقات فراغت آنها باز و بسیار بود. آنها در پی کارهای ایزدی خود بودند! و همین بیکاری و فراغت بسیار، سبب گردیده بود که به کارهای خنده‌آور و جنون‌آمیزی دست بیازند و خود را سرگرم کنند.

ایزدان به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شدند و دارای سلسله مراتبی بودند، که در رأس آنها «زئوس» (zeus = زئوس) شاه ایزدان، جای گرفته بود. گاهی میان آنان اختلاف می‌افتاد، فتنه در می‌گرفت، جنگ قدرت به راه می‌افتاد و حوادث سهمگینی به بار می‌آمد...

دو نظریه کلیدی درباره ایزدان یونان باستان به عقیده اسطوره‌شناس بزرگ: «زوزف کمبل»

(JOSEPH CAMPBELL) میان اسطوره‌های آسیایی و اسطوره‌های غربی تفاوت عمده‌ای وجود دارد. در اسطوره‌های آسیایی، جهان و نیز انسان، هر دو ان بخشی از خدا تلقی می‌شوند به همین دلیل هنگامی که انسان «فردیت» (INDIVIDUALITY) خود را می‌یازد، نیرومندتر می‌شود، زیرا به روح عالی جهان یا به «نیروانا» (NIRVANA) پیوسته است؛ چونان قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد. از سوی دیگر، از غرب ایران به سوی غرب، رابطه میان انسان و ایزدان دگرگون می‌شود. در اسطوره‌های این سرزمین‌ها البته ایزد نیز در اسطوره‌ها پدیدار شده است، لیکن ایزدی جدا از انسان و جهان. چنین ایزدی، کم و بیش به چالش انسان بر می‌خیزد، و نیز پدیده‌ای است که انسان ناگزیر به چالش با آن بر می‌خیزد. این دو پدیده: (انسان و ایزد) در بسیاری از مواقع به رقابت، ستیزه و کشمکش باهم بر می‌خیزند، و بر خلاف انسان و ایزد شرقی‌ها، در اکثر مواقع رویاروی همدیگر قرار می‌گیرند. میان ایزدان اسطوره‌های غربی، به خاطر نوع رابطه آنها با انسان، تفاوت فراوانی وجود دارد گاهی برخی از ایزدان چنان از انسان جانبداری می‌کنند که ایزدان دیگر را به خشم بر می‌انگیزانند.

یکی از این ایزدان «پرومته» (PROMETHEUS) است که شرح احوال او در نمایشنامه‌ای به نام «پرومته در زنجیر» (PROMETHEUS BOUND) در حدود سال ۴۵۹ پیش از میلاد، توسط تراژدی نویس بزرگ یونان باستان: «آشیل» یا «اسکیلوس» (AESCHYLUS, 456 B.C. - 525?) تصنیف گردیده است. شاه ایزدان زئوس تصمیم دارد انسان را نابود سازد اما «پرومتهوس» به نجات انسان بر می‌خیزد و آتش را از جایبش ایزدان می‌رباید و به انسان می‌دهد، تا به کمک آن از نیستی نجات یابند. زئوس برای تنبیه پرومته او را در کوهی به زنجیر می‌کشد و...

«جرج آر. کرنودل» (GEORGE R. KERNODELE) با اشاره به تراژدی «پرومته در زنجیر» اثر «آشیل»، در مناسبت با شورش انسان علیه نظام تثبیت شده‌ای که او را مقهور کرده است، نظریه‌ای ابراز داشته است. به عقیده او شورش پرومته یا پرومتهوس علیه شاه ایزدان، زئوس، در واقع شورش یکی از ایزدان - و همگام با او آدمیان - علیه نظام موجود تثبیت شده‌ای است که او (پرومته) به نمایندگی انسان و یا به خاطر دفاع از حرمت و حیثیت او، از پذیرفتن آن سرباز زده است. تراژدی یونانی نمودار سازنده چنین وضع و حالی است. در حالیکه از سوی دیگر نمایشنامه‌های مصر باستان، آیین و مناسک کهنی را برگزار می‌کنند که نمایشگر پیروزی نظم و حساب و قانونی آسمانی بر شیطان‌ها و هرج و مرج است و چنین تفرقه و تشتت و مقابله ایزد و انسان در آنها مطرح نمی‌شود. به عقیده «کرنودل»، تراژدی‌های یونانی، بر خلاف نمایشنامه‌های آسیایی، در بردارنده ایزدان و انسانی‌هایی است که به چالش نظام حاکم بر جهان برخاسته‌اند، و این نکته را هشدار می‌دهند که در هنگامه هستی، انسان باید خود - و به یاری شماری از نیروهای خیرخواهش - به یاری خود همت گمارد و وضع و حال مطلوب خود را بیافریند و بسازد. عالم جمع اضداد است و انسان باید به یاری آتش: (عقل،

عشق... علم و هنر... و) در این مجموعه ناهمگون و خطرناک و دشمن صفت، جایبش انسانی خود را بیافریند. خود را بشناسد و به خود احترام بگذارد، و قدر انسان بودن خود را بداند، به قول تراژدی نویس یونان باستان، «سوفوکل»: «در میان شگفتی‌های هستی انسان شگفت‌آورترین است»...

دیونیزوس: ایزد نمایش

باری، دیونیزوس ایزد طرفه‌ای است: شادبخوار است، خنیاگر است، شکارچی است، الهامبخش است، ستمدیده و رنجبر است، فنا ناپذیر است، اما مرگ را تجربه کرده از دنیای زیر زمین و فرمانروای آن، تن به سلامت برده است.

مادرش سیملی را از جهان زیر زمین - هادس - بیرون کشیده و به کوه المپ مقر ایزدان مرگ ناپذیر فراز آورده است. او کشتگر یکی از طرفه‌ترین گیاهان جهان است: تاک! گیاهی که چرخش جهان، مرگ و رستاخیز را در آن می‌توان ملاحظه کرد. در زمستان به گیاه مرده‌ای می‌ماند، در بهار جوانه می‌زند، غوره می‌رویانند، در تابستان انگور و در پاییز، برگهایش را می‌یازد... و باز از نو...

«دیونیزوس» خود به درخت تاک و فرآورده‌های آن می‌ماند. برآستی چنین ایزدی می‌تواند حامی هنر نمایش باشد؛ او خود به هنر نمایش می‌ماند!

مآخذ:

□ گریمال، پیر:

فرهنگ اساطیر یونان و روم.

ترجمه دکتر احمد بهمنش.

دو جلد، تهران، ۱۳۴۷.

□ گرین، راجر نلسن:

اساطیر یونان.

ترجمه علی آقاجانی.

تهران، ۱۳۶۶.

□ ناظرزاده کرمانی، فرهاد:

نمادگرایی - (SYMBOLISM) در ادبیات نمایشی

دو جلد، تهران، ۱۳۴۷.

□ هوک، ساموئل هنری:

اساطیر خاورمیانه.

ترجمه علی اصغر بهرامی، فرنگیس مزداپور.

تهران، انتشارات روشنگران، بدون تاریخ چاپ.

